

گر که تابوتی بدوش خود گرفتی با همی
دای تابوت ترا روز دیگر گیر بدوش
این جهان باشد چنان یک منزلی دارد و در
آمدی از در شرقی میروی از در باغی
اهل عالم همگی هستند با تو در جهان
زین سفر کنی بار قیامت نویسی هر زمان
هر چه خواهی از خود از هر همتان بخواه
شوی یار بستان بی پاهای پناه
تبع ظلمت را مکن بروی کجای از غلاف
میکنی آخر خودت را وین بود امری خلاف
همه پیچشی گریخته ای از هر عدا
استخوان را زو مکن سوی بساط دنیا
حکم او گرفته چشم حق تعالی ببندت
همچو او گردی تو روزی استخوان ها آید
با چه دستی میدی گری زان دست ای عمریز
هر چه احسان خود کنی به گریه یا مویر
هر چه با فضی صاحب جاه جلال منتهی
منصب جاه جلال میرود در یک شبی
ای فراتی خود زیند خود نما اکنون محل
تا شوی حقا مطیع مرتضی خیر العمل

آمدی گریه و لیلی در صورت خود ستان زان
که تو کاری کنی روز افندی شان آنها در خانه
بیت ۳